

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث در تعبدی و توصلی خیلی وقت گذشت این در معنای دومی که اضافه کردند آقایان در باب تعبدی توصلی مسالهی اراده و اختیار است تعبدی یعنی فعلی که درش اراده و اختیار شرط است ، توصلی این است که اراده و اختیار شرط نیست به هر نحوی که می خواهد انجام بدهد .

بعد مرحوم نائینی تحلیلی که فرمودند که آیا درش اراده و اختیار شرط است یا نه فرمودند به اینکه این افعال یا ماده دارند یا هیأت نه ماده درش اخذ شده اختیار نه در هیأت . عرض کردیم این یک راه متعارفی است الان گرفته شده ، خلاصه اش این است که اگر شما برای کلام مدلولی تصور کردید دالی باید تصور کنید نمی شود مدلول تصور کنید بدون دال ، اگر بنا شد اختیاری و ارادی اخذ شده باشد دالش یا باید ماده باشد یا هیأت باشد .

لکن عرض کردیم بعید هم نیست احتمال سوم که مجموع هیأت و ماده یعنی مجموع دلالت بکند بر اینکه این امر به اختیار صادر شده است ، این احتمال سوم هست که ایشان البته ذکر فرمودند ، چون گاهی اوقات مطلب به مجموع کلام نسبت داده می شود نه به خصوص این ماده یا به خصوص هیأت ، مجموع کلام این است ، این راجع به مطلب اول ایشان .

مطلب دوم ایشان ، ایشان فرمودند که در باب به اصطلاح فعل ماضی به اصطلاح و مضارع هیأتشان اخذ نشده درش اراده و اختیار و نکته اش هم این بود که در عده ای از افعال سجایا آنجا اراده و اختیار مطرح نیست ، مثل فرح زید ممکن است بی اختیار انسان خوشحال شده باشد لازم نیست که درش باشد ، این هم عرض کردیم روشن نیست چون افعال در لغت عربی یا لغت فارسی یک هیأت واحدی دارند اما لازم نیست اتصاف همه به یک نحو باشند مثل همان شعری که دیروز خواندیم مات زید زید گر فاعل بدی ، کی زمرگ خویشان غافل بدی .

این است که در افعال سجایا به اصطلاح اراده و اختیار اخذ نشده این معنایش این نیست که در کل لغت عرب خوب در خصوص این افعال ارده و اختیار نیست یک خصوصیتی دارد اما اینکه مطلقا ما بگوییم در فعل اخذ نشده این را الان نمی شود گفت این هم مطلب دوم .

یکی از حضار: بی علت نمی شود کسی خوشحال بشود یا ناراحت بشود.

آیت الله مددی: نه گاهی ممکن است بی اراده همین طوری خوشحالی کند ممکن است حالا بالاخره یا یک کسی به حالت ناگهانی یک غمی یا غصه ای برایش پیدا بشود و اختیارش نباشد.

نعم متماز هیئت فعل الامر عن سائر الافعال فی اعتبار الاختیار، نکته ی سومی که کرارا عرض کردیم متعارف آقایان در باب صرف و نحو و لغت و اینها خیلی متعارف است وقتی می خواهند تحلیل لغوی بدهند هیأت افعال را با هیأت ماضی و مضارع مقایسه می کنند عرض کردیم انصافا این هم روشن نیست اصلا باب انشائیات کلا بابشان با باب اخباریات فرق می کند این که مثلا می گویند هیأت افعال دلالت بر فعل می کند فاعل ضمیر انت درش مستتر است عرض کردیم این روشن نیست فعل و فاعل و این طوری این نکته ای که ما در جمل خبریه در نظر می گیریم نیست.

و اصولا عرض کردیم معانی انشائیه اصولا در کلام غیر از معانی اخباریه هستند و اصولا در لغت عربی یا حتی الان فارسی که ما داریم اصولا برای معانی انشائیه لفظ کم در نظر گرفتند معانی انشائیه اوسع است از آن مقداری که لفظ برایش جعل شده است مثلا برای صیغه ی ماضی لفظ خاصی جعل نکردند با اینکه مرادشان انشاء و ایجاد است، آمدند از فعل ماضی استفاده کردند برای جمله.

بله هیأت افعال که به اصطلاح دلالت بر طلب می کند یا به قول الان مشهور شاید در حوزه های ما دلالت بر نسبت طلبیه می کند این برای انشاء است، عرض کردیم این مطلب را همین در حاشیه ی مکاسبی جایی مرحوم نائینی دارد و یک توضیحاتی هم کرارا در این جهت دادیم لذا ما نمی گوئیم افعال فعل است و فاعل ضمیر انت، نه. افعال در لغت عرب وضع شده برای طلب نه برای، و اینکه اصلا بگوئیم هیأت باز وضع نشده معانی اش اخطاریه نیست معانی اش ایجاد است که نائینی قائل است.

اصولا طبیعت معانی انشائی این ابهام را دارد اصلا اصولا کلا یک اصطلاحی است که می گویند لغت همیشه دارای یک نقاط مبهمی است لغت، طبیعت لغت چون یک متن بسیار یعنی از ظاهر آیه ی مبارکه خلق الانسان بعد از الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان، علمه البیان یعنی کانما ذات انسان با بیان یکی است نه فعله، فاء هم ندارد مثل کن فیکون نیست معلوم می شود بحث ذاتی نیست اصلا ذاتش است اصلا خودش است و این همچنان که انسان ذات انسان کاملا ناشناخته است و مجهول است لغت این طوری است.

در قرآن کریم یکی بیان هست این را نسبت به الرحمن داده یکی اسماء هست آن را نسبت به رب، و اذ قال ربک للملائکه بعد می فرماید و علم آدم الاسماء همان علم برمی گردد به ضمیر ربک و این هم شواهدش را نقل کردیم که در مجموعه ی شواهد قرآنی ربک، ربی که

.....
اضافه‌ی به رسول الله بشود چون رب در قرآن اضافه‌ی به اشیاء مختلف شده آن ربی که اضافه‌ی به رسول الله شده در رتبه‌ی اسماء الهی رتبه‌ی رحمان دارد این توضیحاتش را چند بار عرض کردم و این معلوم می‌شود نشان داده می‌شود که لغت واقعا اگر بخواهیم تحلیل واقعی اش بکنیم یکی از نکات بسیار بسیار رمزی و بسیار نقاط مهم در خود انسان است، یعنی وجود انسان با بیان و اسماء بنا شده است، توضیحاتش حالا گذشت دیگر تکرار نمی‌کنیم.

هیأت افعّل را ایشان می‌گویند من جهتین الاول انه يعتبر فی متعلّق التکلیف ان یکون صدوره عن الفاعل حسنا، اینکه باید صدور این فعل از فاعل حسن باشد یعنی بعبارة اخرى در فعل دو تا حسن می‌خواهد در باب تکلیف یکی اینکه خود فعل حسن باشد یکی اینکه صدورش و نسبتش به فاعل حُسن داشته باشد یعنی وقتی می‌گوید آب بیاور خود آب حُسن دارد آوردن آب هم از این حُسن داشته باشد این دو تا حُسن می‌خواهد یعنی دو تا مصلحت درش باشد، یکی اینکه در خود آب باید مصلحت باشد یکی اینکه آوردن آب هم حسن باشد از این شخص و این بالاخره

يعتبر عقلا، بعد این مطلب را ایشان دو بار تکرار می‌کند که این مطلب، مطلب عقلانی است که هم باید خود آب حُسن داشته باشد هم تحقق این فعل از این شخص باید دارای حُسن فاعلی باشد به عبارت دیگر هم حسن فعلی می‌خواهد هم حسن فاعلی می‌خواهد یعنی این هم باید حسن باشد، وقتی می‌خواهد بگوید آب بیاور اعتبار درش هست که این حسن باشد.

این نکته‌ای که ایشان دارد که يعتبر حُسن فاعلی این هنوز این برای ما روشن نشد حُسن فاعلی معلوم نیست نه، در عبارت آب بیاور، آب آوردن اولاً این مطلب ربطی به لفظ ندارد این راجع به بحث تکلیف و آیا در تکلیف حُسن فعلی شرط است شرط نیست به قول آقایان آیا احتمال دارد که فقط حُسنش در انشاء باشد اصلاً خودش حُسن نداشته باشد مثل اوامر امتحانی مخصوصاً اینهایی که قائلند، اینهایی که اوامر امتحانی قائلند این که می‌گوید آب بیاور می‌خواهد ببیند حرفش را گوش می‌کند یا نمی‌کند این اصلاً حُسن فعلی را در نظر نمی‌گیرد.

اما به طور طبیعی چون ما بیشتر در اعتبارات قانونی بحث می‌کنیم در اعتبارات قانونی آنچه که به ذهن الان می‌آید این است و آن اینکه خود آن کار دارای حُسن باشد، حُسنش هم باید برگردد به جامعه. در نظام عبد و مولی حُسنش باید برگردد به مولی در اینجا نه و لذا می‌فرماید و ما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم يظلمون به ما ظلم نکردند به خودشان ظلم می‌کنند در نظام قانونی ظلم را به مولی، در همین

کفایه دارد در بحث تجری که معصیت ظلم علی المولی هتک لحرمة المولی ، در باب معصیت هتک حرمت خود انسان است ظلم بر خود انسان است بر مولی نیست ، این یکی از فوارق اساسی است اصلا در قصه این را سابقا هم چند بار عرض کردیم .

و اما حُسن فاعلی هم می خواهد این را صاحب کفایه دارد در آن و لذا ایشان اعتقادش این است که به همان دلیلی که معصیت حرام است تجری هم حرام است اصلا ایشان قبح را در فاعلی می بیند چون در تجری هم یعنی نکته‌ی استحقاق عقاب معصیت نیست یعنی قبح فعلی نیست قبح فاعلی هم هست نکته‌ی اساسی اش یعنی اینکه انسان استحقاق عقاب دارد چون مخالفت مولی کرده است حالا این مخالف مولی کرده خودش هم عمل قبیحی است فرض کنید نستجیر بالله شراب خورده یا عمل قبیحی نیست به اسم شراب خورده آب درآمده لذا ایشان معیار در استحقاق عقوبت را آن حالت فاعلی می داند اصلا حالت فعلی ندیده است حالا باز خوب است مرحوم نائینی هر دویش را گرفتند .

و انصافا عرض کردیم این تصورات را در همان مبانی عبد و مولی می شود تصور کرد آن هم یک جور خاصی باید ، اما این مطلب روشن نیست بله با در نظر گرفتن مجموع آیات بعید نیست یک حُسن فعلی در اصل استحقاق عقوبت یا مثبت مؤثر باشد حُسن فاعلی یا قبح فاعلی در کیفیت آن عقوبت و مثبت اینکه انسان در مقام عناد باشد در مقام اطاعت باشد در کیفیت مؤثر باشد و اما در باب نیت و اینها روایت خاص داریم که اگر هم بالمعصیه فلم یعملها کتبت له حسنة و اذا هم بالحسنة ولم یعملها کتبت له مثلا کذا اینها تعبد خاصی است اینها نکته‌ی قانونی ندارد این که انسان قصد بکند مخالفت بکند و نکند این یک معیار قانونی نیست .

و لذا اگر دقت کرده باشید ما همیشه عرض می کنیم یک مطلب عرفی داریم یک مطلب لغوی داریم یک مطلب قانونی عقلانی داریم یک مطلب قانون دینی داریم این مطلب در مجموعه‌ی روایات آمده که نیت و شیخ هم در باب تجری که اشاره به روایات می کند همین روایت نیت را می آورد نه آن روایاتی که عنوان خود تجری در اصطلاح ما هست مثلا آب خورد به عنوان شراب بعد معلوم شد آب است به این عنوان شیخ روایت نمی آورد روایت نیت را می آورد این روایتی که در باب نیت هست این تعبد قانونی است حالا خداوند لطفی دارد مثل اینکه خداوند لطفی دارد که اگر انسان حسنه‌ای را انجام داد ده برابر به او می دهد سیئه‌ای را انجام داد یک برابر جزاء دارد نمی دانم در باب صدقه دادن ده برابر دارد در باب قرض دادن هجده برابر دارد اینها تعبدات شرعی است اینها ربطی به حکم عقل و این بحث‌هایی که ایشان گفتند ندارد .

.....
علی ای حال يعتبر عقلا فی متعلق التکلیف بله القدرة علیه این درست است لیتمکن المکلف من امثال الامر بله این مقدور باید باشد بله این درست است و این مطلب را هم عقلی گرفتند این هم درست است البته آنچه که در اینجا محل کلام است چیز دیگری است آیا يعتبر کل واحد مقدور باشد و فی کل مورد یا نه اجمالا مقدور باشد عقلانی است، مثل مرحوم نائینی چون قائل به انحلال است می گوید برای کل واحد، مثل آقایان دیگری که قائل به انحلال نیستند خطابات قانونی می گویند اجمالا مقدور باشد اما اینکه کل واحد واحد آن مبنی است بر نکته‌ی دیگری که اصطلاحا انحلال است.

یتمکن المکلف من امثال الامر علی وجه یصدر فعل عنه حسنا، باید نحوه‌ای باشد که فعل به نحو، این روشن نیست صدور فعل هم باید حسن باشد این روشن نیست این انصافا مطلبی که ایشان فرمودند در باب قوانین ما عرض کردیم در باب اعتبارات قانونی مثلا گفت مالیات باید بدهی حالا پدر وادار کرد پسر را یا رفیقش آمد وادارش کرد گفت تو آدم بد فطرتی هستی وادارش کرد برد بانک به زور وادارش کرد که مالیاتش را بدهد علی ای حال ظاهرا مالیات حساب می شود ولو به نحو حسن نیست زوری بردند او را ظاهرا در قوانین بشری حُسن فاعلی را در نظر نمی گیرند و اگر در روایات آمده در حُسن فاعلی ادله‌ی خاصی آمده آن نکته‌ی تعبد است و الا يعتبر عقلا به اینکه و من المعلوم ان صدور الفعل حسنا من فاعله یتوقف علی الارادة والاختیار این مطلبی که ایشان فرمودند بله در جمله‌ی از انشائیات چرا این طور هست لکن نه به خاطر حُسن به خاطر اینکه امر انشائی که نکته‌ی فنی اش ایجاد بعد از اعدام است این باید اراده باشد وقتی گفت بعثت کتابی باید روی اراده باشد اراده نداشته باشد بیع محقق نمی شود آن بحث دیگری است آن بحث به صیغه‌ی افعال ندارد که ایشان هیأت امر گرفتند.

بله اگر بدون اراده گفت و به زور گفت که کتاب را فروختم آن ارزش ندارد بیع مکره ارزش ندارد، اما اگر آنجا دنبال حُسن فاعلی هم نیستیم چون طبیعت انشاء این طوری است این برای طبیعت انشاء است، طبیعت انشاء عقود این طور است که باید مثلا آن عقد روی اراده و اختیار باشد و من المعلوم ان صدور الفعل حسنا یتوقف اذ الافعل الغير الاختیارية لا تتصف بالحسن والقبح الفاعلی، فاعلی نوشته فاعلین باید بگوید.

و ان اتصفت بالحسن والقبح الفاعلی پس آن نکته‌ی اساسی این است آیا در اعتبارات قانونی غیر از اعتبارات دینی، یک دفعه ایشان می گوید ما در اعتبارات دینی این را داریم این بحث اعتبارات دینی می شود اعتبارات قانونی دینی حُسن فاعلی هم می خواهد آن بحث دیگری است عرض کردم این تفکیک این ابیاح از یکدیگر اصلا من چند دفعه عرض کردم کلمه‌ی بیان در لغت عربی اصلش به معنای

جدا کردن است به معنای تفکیک است این نیرویی است که خداوند در انسان قرار داده خلق الانسان علمه البیان این بیان و جدا سازی این ذات انسانی است اینها را جدا می کند از هم ما آمدیم و گفتیم عرف عام یک چیزی است لکن لغت یک جماعتی هستند که یک تعبیری از این عرف دارند و ممکن است تعبیرشان در لغت دیگری نباشد .

مثل قعد و جلس در لغت عربی هست اما در فارسی هر دو را می گویند نشست ، اگر قیام باشد می گویند قعد اگر خوابیده باشد می گویند جلس اما در زبان ، یعنی مفهوم عرفی اش واضح است لکن در یک لغت در یک خصوصیت می گذارند در یک لغت ، امروزه در مباحث ترجمه خیلی آمدند این نکته را در نظر گرفتند غالبا در کتبی که ترجمه هست در حاشیه اش شرح می دهند که ما این کلمه در متن کتاب این طور بود این لفظ در آن لغت این معنا را دارد با این خصوصیات اما مثلا ما این را در فارسی ترجمه کردیم با این لفظ این خصوصیات درش ملاحظه نشده است این متعارف است این چیز غیر متعارفی نیست .

آن وقت قوانین هم همین طور است یک قوانینی داریم ما در قوانین بشری است ظواهر ، عرض کردم چون در مکه و مدینه هر دو عرف قانونی مطرح نبود این ظواهر قانونی به این معنا خیلی مطرح نشد چرا می گویند پیغمبر اکرم وقتی وارد مدینه شدند یک ماده ی قانونی مشتمل بر ۵۲ ماده یک متن قانونی یک نوع رابطه بین خودشان و یهود چه کارهایی یهود بکنند چه کارهایی ایشان بکنند نوشتند که چاپ شده مستقلا از لابلای کتب جمع کردند ۵۲ ماده است به همین عنوان هم چاپ شده اولین قانون اساسی دنیا به ترجمه ی یعنی متن انگلیسی و عربی با فارسی با سه متن چاپ شده است این هست چرا اما به طور طبیعی متن قانونی

و لذا اگر می خواستند هم کاری بکنند یک چیزی را می نوشتند و همین که راجع به شعب ابو طالب یک چیزی را می نوشتند و لکن خیلی متن قانونی نبود چون در متون قانونی ضوابط خاصی است اینجا بیشتر متن مثلا ریش سفیدانه به اصطلاح بگوییم قدرت عشایری ، مثل حالت عشایری ، زور عشایری آن متنی که نوشته شده بود .

علی ای حال دومش متن دینی بود که در مکه نبود و در مدینه متن دینی یهودی بود و سومش متنی بود که در متون اسلامی بود ما اینها را یکی یکی از همدیگر جدا کردیم در متون دینی ، در متون دینی ما روی نیت فاعلی حساب شده اما این ربطی به قانون ندارد این بحث قانونی نیست این که ایشان فرمودند عقلا نه

و عرض کردیم شاید از مجموعه ی شواهد در بیاید در فعل در تکلیف حُسن فعلی هست و معیار در باب استحقاق عقوبت هم قبح فعلی است اما حُسن فاعلی و قبح فاعلی این تاثیر گذار در کیفیت ثواب و عقاب هست چرا و در این در به اصطلاح در باب تکالیف .

در غیر تکالیف که حالا شاید هم در بحث مکاسب متعرض بشویم مساله‌ای به نام حُسن نیت و سوء نیت هم داریم ما در عده‌ای از قوانین وضعی این هست ما هم در فقه به عنوان و ما علی المحسنین من سبیل کسی که جنبه‌ی احسان دارد ضمان ندارد این شبیه همین حسن نیت و سوء نیتی است که هست یعنی اگر سوء نیت داشت ضمان برایش مترتب می‌شود اگر حسن نیت داشت ضمان نیست. این آیه‌ی مبارکه و ما علی المحسنین من سبیل که لا ضمان علی الامین به اصطلاح این را به حساب آنجا سوء نیت و حُسن نیت را اثر گذاشتند این را داریم چرا آن هم داریم آن در موارد معینی است در قوانین وضعی.

آقا ببخشید اگر ما بی ادبی می‌کنیم وسط صحبت

الثانی: نکته‌ی دوم نفس عنوان الامر یقتضی اعتبار الارادة والاختیار مع قطع النظر عن الحكم العقلي، حکم عقلی ثابت شد و ذلک لان الامر الشرعی این را دقت بکنید عرض کردیم مشکلی که ما با آقایان داشتیم اینها بردند روی امر شرعی عرض کردم امر شرعی باز یک حساب است امر قانونی حساب، این مشکل، باز خوب است ایشان توجه پیدا کردند.

عرض کردم امر شرعی هم باز یک مطلبی است که به مثل یهودیت و اینها می‌خورد یک چیزی است که در اسلام موجود است انما هو توجیه ارادة العبد نحو المطلوب، این را بله و تحریک عضلاته. به اصطلاح یک اصطلاحی دارند که امر اصولاً برای ایجاد داعی است یعنی گفتند در امر ما دو تا غرض داریم غرض ادنی غرض اقصی مثلاً من می‌خواهم چای بخورم یک غرض دارم که مثلاً یک حالتی برای من، این در اراده‌ی تکوینی است.

در اراده‌ی تشریعی چون توجیه خطاب به دیگری است در اراده‌ی تشریعی از دیگری، در اینجا من چون مثلاً اراده دارم که منافع چای باشد چای مثلاً با اراده‌ی خودم می‌خورم این در اینجا خود فعل انجام می‌گیرد توجه به خود فعل است یعنی غرض یکی است غرض اتیان خود این عمل است غرض این است که خود چای را بخورم.

اما در اوامر، در اراده‌ی تشریعی چون آمر و مأمور و مأمور به دارد در اراده‌ی تشریعی یک مأمور هم اضافه می‌شود لذا خواهی نخواهی دو تا غرض دارد نه یک غرض، یک غرض این است که آن عبد و آن مکلف بلند بشود و کار را انجام بدهد به اصطلاح به آن می‌گویند ایجاد داعی. یک غرض این است که این در خارج محقق بشود که اصطلاحاً ما به آن می‌گوییم امتثال یعنی اگر گفت مالیات بده یک غرض این است که برود تحیل مال بکند بلند بشود تصمیم بگیرد مالی را به عنوان مالیات، یک غرض هم اینکه برود در بانک در حساب دولت بریزد این را.

آن وقت بین این دو تا تفکیک فائل شدند گفتند این که اراده‌ی عبد باشد غرض ادنی است آن که عملاً انجام بده غرض اقصی فرقی هم در این است که آن غرض ادنی هیچ وقت تفکیک نمی‌شود اما غرض اقصی تفکیک می‌شود آن چه که در باب قانون در باب اعتبارات تفکیک می‌شود غرض اقصی است ممکن است انجام بدهد ممکن است انجام ندهد اما غرض ادنی دائماً انجام می‌گیرد یعنی وقتی می‌گوید آب بیاور اینکه ایجاد اراده بکند این هست ، اینکه ایشان بگویند که مرحوم نائینی رحمه الله علیه این اصطلاحی است که نفس الامر يتضمن مع قطع ، ذلك لان الامر الشرعی توجیه ارادة العبد بنحو المطلوب ، الان طبعا عبد دیگر مطرح نمی‌کنند شهروند می‌گویند به اصطلاح سیتیزن به قول غربی ها ، مکلف ما به عنوان مکلف ، خود ایجاد داعی این غرض ادنی است این جدا نمی‌شود این از امر جدا نمی‌شود یعنی این غرض جدا نمی‌شود اما اینکه در خارج انجام بگیرد و آب بیاورد این جدا می‌شود یعنی آن که درش تحقق پیدا می‌کند و نمی‌کند آن است .

فالامر بنفسه يقتضی اعتبار الارادة والاختیار ، اراده ، به اصطلاح نمی‌خواهد اراده ایجاد بکند این که در عبد این حالت پیدا بشود ، این جدا نمی‌شود . اما اینکه این عملاً حالا این حالت را روی اراده و اختیار انجام بدهد این دیگر درش ندارد نه ، و لا يمكن ان يتعلق بالامر لانه بعث للارادة وتحريك لها . بعد هم یک کلمه‌ی هاء ، هاء درشت نوشته است ، این در زمان قدیم یک هـ که می‌نوشتند یک خط تیره هم رویش می‌گذاشتند این نگذاشته ، بد چاپ کرده حالا نسخه‌ی من این جوری است .

وحينئذ لو قام دليل على سقوط التكليف عند فعل متعلقه بلا ارادة واختيار كان ذلك من قبيل سقوط التكليف بفعل الغير وهو يرجع الى تقييد الموضوع واطلاق الخطاب اين مطلب را هم سابقاً ایشان نوشتند و عرض کردیم مطلب ایشان هم آن یکی هم درست نیست این یکی هم درست نیست .

فالاصل اللفظي يقتضی عدم السقوط عند عدم ، نه این ربطی ندارد انصافاً نه اصل لفظی چنین اختیاری دارد نه اصل عملی . و كذا الحال في الاصل العملي على حذف ما تقدم ، بله در اصل عملی می‌شود قبول کرد چون شک در سقوط است ، یعنی اگر احتمال بدهیم و این احتمال قاعدتاً در قوانین کم است در امور شرعی هست یعنی اگر شک کردیم مثلاً که اگر سلام کرد جواب داد جواب را بلا اراده داد شک کردیم خطاب وجوب رد سلام محقق شد یا نه اصل اشتغال اقتضاء می‌کند که با اراده جواب بدهد این درست است اصل عملی اش را چون شک در سقوط است می‌شود قبول کرد اما اصل لفظی را نمی‌شود قبول کرد این هم مطلب دیگری که مرحوم نائینی فرمودند و محل کلام بود ، این دو تا معنای تعبدی و توصیلی .

پس ایشان به نظر مبارک ایشان معنای اول مباشرت و عدم مباشرت تعبدی است یعنی مباشرت ، مطلب دوم اراده و اختیار است اینجا هم قبول کردند اصالة التعبدية را که عرض کردیم قبول نمی شود .

و اما اصالة التعبدية سوم : بمعنی عدم سقوطه بفعل المحرم ، اگر مثلا این کار را با فعل محرم انجام داد و توضیح الکلام فيه هو ان السقوط بفعل المحرم لا بد ان يكون بمكان اتحاد متعلق الامر مع متعلق النهی خارجا ، آن وقت اشاره می کند به بحث اجتماع امر و نهی و به بحث نهی در عبادت و الا لم یعقل السقوط بدون ذلك یعنی باید بگوییم این فعل محرم با آن فعل واجب اینها متعلقا یکی است و هذا الاتحاد انما يكون باحد وجهین بعد دیگر اشاره می کند بحث اجتماع امر و نهی و بحث نهی در عبادت به این نحو است .

اگر این امر و نهی به یک چیز واحدی تعلق گرفته یعنی امر تعلق گرفته به یک عنوان عام و نهی به یک حصه ای از او تعلق گرفته است این می شود نهی در عبادت مثلا صلی و لا تصلی فی الحریر مثلا . اگر نه امر و نهی به یک عنوان است هر کدامشان به عنوان مستقلى تعلق گرفتند می شود مساله ی اجتماع امر و نهی .

عرض کردم مساله ی اجتماع امر و نهی هم به لحاظ حکم هم به لحاظ بحث اصولی هم به لحاظ فرع فقهی این از قدیم از همان قرن اول و دوم محل کلام بوده یک چیزی نیست که تازه باشد و دو نکته ی اساسی بوده یک نکته ی فقهی بوده در نکته ی فقهی اش این طوری بوده که اگر گفت صلی و لا تصلی فی الحریر ، صلی و لا تغصب نکته ی فقهی اش این بود که آیا در هر دو اگر در حریر نماز خواند یا در غصب نماز صحیح است یا نماز صحیح نیست این نکته ی فقهی بود و عرض کردیم مجموعه ی آراء هم سه تاست در هر دو نماز باطل است این نسبت داده شده فعلا به شیعه اولین کسی هم که نسبت داده شیخ طوسی در خلاف است ادعای اجماع کرده .

دوم اینکه هر دو صحیح است هم در حریر درست است هم در غصب این را من در کتب اهل سنت نسبت به ابی حنیفه دیدم . سوم در حریر باطل است در غصب درست است ، چهارم را دیگر نداریم عکسش را نداریم این را عده ای از آقایان معاصر ما و به مرحوم فضل بن شاذان و اینها نسبت دادند از قدما ی اصحاب که اصحاب ائمه باشد ، فضل معاصر ائمه بوده اما از امام روایت نکرده اینکه گفتند فضل از حضرت رضا روایت کرده نه ثابت نیست ، آن که اصلا معاصرش هم ، یعنی زمان ایشان شاید به دنیا آمده اما معاصرت به معنای اینکه ملاقات با امام کرده باشد روشن نیست .

اما زمان حضرت هادی بلکه شاید زمان حضرت جواد را هم ایشان درک کرده و زمان حضرت عسکری و قبل از شهادت امام عسکری وفاتش است وفاتش یک مدت کمی ، در همان سال است اما ماهش قبل از ماه امام عسکری است ۲۶۰ است وفات ایشان .

ایشان بین این دو تا فرق می گذارد ایشان می گوید صلاة در مکان غصبی درست است اما در مثل حریر باطل است ، این الانش هم هست قبل از ۱۲۰۰ سال این مبنا الی الان هم عده ای مثل خود مرحوم نائینی ، خود مرحوم نائینی اتحادی است یعنی اجتماعی است به اصطلاح اجتماع امر و نهی را قبول دارد اما در باب نهی در عبادات نه .

غرض این هم ایشان به مناسبتی متعرض می شود که اتحاد بر این اساس است و ذلک الاتحاد ان ما لكون النسبة بين المتعلقين العموم والخصوص المطلق این عموم خصوص مطلق را می گویند اجتماع امر و نهی و ما توضیحات کافی عرض کردیم که صحیح نزد ما عموم و خصوص مطلق تصور نمی شود امر اطلاق ندارد نهی اطلاق دارد اصلا از این راه هایی که آقایان رفتند اینکه متعلق یکی می شود و از این حرف ها را قبول نکردیم .

عرض کردیم در بحث اجتماع امر و نهی آقایان خیال کردند مخصوصا اخیری های ما بحث سر اتحاد ، ترکیب اتحادی و از این حرف ها نیست هیچ جای این حرف ها نیست . مثلا گفتند اگر ترکیب انضمامی باشد قطعا مثلا نماز درست است ، اتحادی باشد باطل است توضیحاتش را کرارا عرض کردیم ، عرض کردیم یک روایت واحده داریم تا آنجایی که من دیدم واحده است حتی در جایی که ترکیب به نحو انضمامی است بد جور انضمامی است مع ذلک گفتند نماز باطل است .

علی ای حال این که آقایان مسلم گرفتند که اگر انضمامی بود فلان از این حرف های که گفتند ، این نیست و اصلا بحث ترکیب هم نیست و لذا مشهور الان بین علما اگر ظرف غصبی باشد وضوء هم بگیرد وضویش باطل است با اینکه هیچ نحو ترکیب ندارد دیگر ، وقتی آب برمی دارد تصرف در غصب هست ، آب مباح است ظرفش غصبی است اما وضوء نیست ، وقتی آب را روی صورتش می ریزد وضوء است تصرف در ظرف نیست لذا آقای خوئی می فرماید این مورد از اجتماع امر و نهی خارج است اصلا وقتی آب را روی صورت می ریزد وضوء هست اما تصرف نیست ، وقتی تصرف هست وضوء نیست .

بله اگر ما چون عرض کردیم فقهی اش این طور است در باب تیمم وقتی که دست به خاک می زند نیت باید بکند اما در باب وضوء وقتی آب برمی دارد نیت نمی خواهد وقتی صورت را می شوید نیت می خواهد این فرق بین تیمم و وضوء این است غیر از اینکه تیمموا صعبا طيبا در روایت تیمم از امام سوال می کنند ، هو ان تضرب بیدیک الی ، خود ضرب ید را تیمم گرفته است اما در باب وضوء اذا قمت الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم آنجایی که امر آمده غسل وجه است این نکته ی فنی اش این است آنجایی که در باب ، این تعبد خاصی نیست روایت ندارد به این عنوان فتوای فقهاء بر این هست آن نکته ی فتوای فقهاء این است که همان وقتی که دست به زمین می زند باید نیت تیمم

.....
بکند نه وقتی که دستش را به صورتش می‌مالد . اما در باب وضوء وقتی که آب را دارد روی صورتش می‌ریزد وضوء می‌کشد آن وقت نیت وضوء بکند ، نیت وضوء در وقت غسل وجه است نیت تیمم در وقتی است که دستش را به زمین می‌زند .

یکی از حضار : اما عرفا تصرف در آب هست دیگر یعنی عرفا همین تصرف در آب دیگران حساب می‌شود .

آیت الله مددی : آب برای خودش است ظرف برای دیگران است ، نه بحث ظرف غصبی است آب مباح است ظرفش غصبی است . اما اینها آمدند گفتند ، مثلاً آمدند گفتند این هم اجتماع امر و نهی آن وقت امثال ابن حزم آن هم می‌گویند باطل چرا چون می‌گویند نهی رسول الله عن الغصب یا نهی عن الاناء الذهب والفضة اگر اناء ذهب و فضه بود آن هم وضوء را باطل گرفتند طبق تصور آقای خوئی اینها دیگر باطل نیست ، چون وقتی دست می‌زند تصرف در اناء هست اما وضوء نیست ، وقتی آب به صورتش می‌ریزد وضوء هست تصرف نیست .

ابن حزم می‌گویند وقتی می‌گویند نهی رسول الله عن اناء الذهب والفضة یعنی نهی از آب خوردن ، نهی از نگاه داشتن ، نهی از وضوء گرفتن دقت کردید چه شد ؟ آن اطلاق فهمیده است ربطی به ترکیب اتحادی و انضمامی و ، الان در ذهن علمای حوزه‌ی ما رفته ترکیب اتحادی و انضمامی

یکی از حضار : ...

آیت الله مددی : نهی عن اناء الذهب والفضة نداریم ما ، آنها دارند ما نداریم ، ما آن که داریم آقایان به منزله‌ی او گرفتند اناء الذهب والفضة متاع الذین لا یوقنون ، گفتند همین که گفتند متاع الذین لا یوقنون یعنی استعمالش

یکی از حضار : ظرف غصبی

آیت الله مددی : خوب ظاهرش در ظاهر عرفی اش یکی است یعنی ظاهر عرفی اش ، ظاهر عرفی عرض کردم ما بحث چیز نداریم بحث عقلی که آقایان آوردند نداریم .

علی ای حال در آنجا احتمال صحت هست به هر حال اما در ، نهی عن اناء الذهب والفضة اگر داشتیم آن لفظی اش بد نبود ، ابن حزم به آن تمسک می‌کند ما تابع دلیل هستیم لسان ، ما عرض کردیم اصولاً در اوامر و نواهی اوامر اطلاق ندارند طبیعت اوامر نمی‌آید اطلاق داشته باشد چیزی را که خود او نهی کرده بگیرد شامل بشود .

مثلا اگر آمد گفت آقا شما وجوه مثلا مالیات منزل را در فقط در این شعبه بانکی بریزید در شعبه های دیگری نریزید ایشان رفت مالیات منزل را جای دیگر ریخت می گوید آقا ما حساب نمی کنیم آن رفت در یک حساب دیگر دولت ، شما ریختید پول را اما رفت در حساب دیگر ما معین کرده بودیم در این حساب ، امر اطلاق ندارد بگوئیم این امر هم اطلاق دارد آن هم ، نه چنین چیزی نیست اوامر اطلاق ندارد، اوامر تا جایی که خود قانون می آید نهی می کند محدود می شود این را این که ایشان گرفتند العموم والخصوص المطلق عرض کردم رکن اساسی در بحث اجتماع امر و نهی فعلا نزد آقایان اطلاق امر و نهی است .

البته رکن اساسی است فقط آمدند گفتند درست است اطلاق دارند لکن چون در مقام امتثال تقیید می خورد تقیید مقام امتثال به مقام جعل نمی خورد مگر حتی اگر ترکیبشان اتحادی باشد این آقایان گفتند نه ترکیب اتحاد می خورد که بحث هایش را ، عرض کردیم بحث اجتماع امر و نهی یک نکته ی فقهی دارد که الان عرض کردیم یک نکته ی اصولی دارد و نکته های اصولی اش هم بحث های اصولی ما الان بیشتر روی این است ، اگر عموم و خصوص مطلق است اجتماع امر و نهی است ، اگر عام و خاص است یعنی هر دو ، یعنی این عموم و خصوص مطلق حواسم پرت بود .

اگر عامی باشد و خاص باشد این نهی در عبادت است حواسم رفت صلی و لا تصلی فی الحریر ، اما اگر هر دو اطلاق داشت اجتماع امر و نهی است .

بله هی العموم من وجه واما لكون النسبة هی العموم من وجه وینشان بین صلاة غصب این عموم من وجه است اذ لا يمكن الاتحاد بدون ذلك ، این اتحاد چندین تاثیر گزار نیست ایشان تاثیر را در اتحاد دیده است . فان كان بین المتعلقين عموم و خصوص مطلق من عرض کردم جابجا گفتم ، عموم و خصوص مطلق می خورد به باب نهی در عبادت حواسم پرت شد چند لحظه .

فیخرج ، فیندرج فی باب نهی عن العبادۃ ویخرج الفرد المحرم ، یادم رفت می خواستم مطلب دیگری بگویم باز حواس پرتی ما ، آن وقت بحث اصولی که شد که ما مثلا در بین ما مثلا سال ۲۵۰ - ۲۴۰ مرحوم فضل مطرح کرد و بعد مرحوم سید مرتضی در الذریعة دارد در بحث اصولی اش این شد که فارغ بین این دو تایش چیست ، عده ای از اصولیین گفتند هر دو یکی است باب اجتماع امر و نهی و باب نهی در عبادات یکی است ، سید مرتضی هم همینطور یکی گرفتند ، بالاخره اگر گفت صلی و لا تصلی فی الحریر مثل صلی و لا تغصب است هر دو یکی هستند ، دقت کردید ؟ نهی در عبادت با نهی در اجتماع امر و نهی را در اصول یکی گرفتند .

پس یک بحث فقهی داریم در کجا صحیح است در کجا باطل است یک بحث اصولی هم داریم که آیا دو باب است و یا یک باب است، مرحوم آقای نائینی می گوید اگر عام و خاص مطلق باشد باب نهی در عبادت را مثلاً صلی و لا تصلی فی التحریر یعنی به قول دیگری اگر نهی خورده به همان عنوانی که امر خورده لکن به حصه ای از او، صلی، لا تصلی ببینید این می شود باب نهی در عبادت.

اگر نهی نخورده در همان عنوان صلی و لا تغصب این می شود باب اجتماع امر و نهی دقت فرمودید؟ این اصطلاحی است که الان گذاشتند لکن عرض کردیم هم اصولیین شیعه هم اصولیین سنی این بحث را داشتند که اینها دو باب هستند یا یک باب هستند بله مرحوم فضل بن شاذان یکی از عجایب کارهای فضل در همان رساله ای که دارد در مطلبی که دارد می گوید اینها دو باب هستند اصلاً باب اجتماع امر و نهی غیر از باب نهی در عبادت است ایشان الان هم مثل مرحوم نائینی، کفایه آقای خوئی و دیگران، معاصرین ما این می گفت من عاصرناه حالا نمی گوئیم من عاصرنا، من عاصرناه همه ی اینها تقریباً تا آنجایی که من خبر دارم حالا تمام هم درست نیست چون استقراء نکردم استقراء من دو درصد یک درصد اما اینها الان دیگر در اصول فعلی ما مسلم گرفتند که دو باب هستند باب نهی در عبادات غیر از باب اجتماع امر و نهی است.

لکن انصافاً آن شبهه دارد و حرف بدی هم نیست انصافاً به لحاظ لفظی دو تا عنوان است اما اینکه آن نتایجی را که می خواهند بگیرند آن خیلی روشن نیست، دیگر آقا بس است که بحث دوم هم برسیم ان شاء الله تعالی.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین